



ساز و شخصیت سازی



parsmusicinstitute



www.parsmusic.info

انتخاب ساز کار دشواری است. شاید از انتخاب رشته‌ی دانشگاهی هم دشوارتر باشد. فیلی اوقات آدم‌ها سازی را برمی‌گزینند، چون مثلاً همسایه‌ای یا دوستی یا حتی یکی از والدین آن ساز را می‌نوازد. همین مثال کافی است تا نقش محیط بر انتخاب ساز آشکار شود. ولی نکته‌ی دیگری هست که ساز را شخصی‌تر از این‌ها می‌کند، چنان شخصی‌تر که گاهی برمی‌گویند می‌توان آدم‌ها را از روی سازشان شناخت!

آیا واقعاً می‌توان چنین حرف کلی و عجیبی را پذیرفت؟ آیا به‌راستی پیوندی میان ساز آدم و شخصیت آدم هست؟ کدام درست است: ساز آدم شخصیت آدم را شکل می‌دهد؛ یا شخصیت آدم تابعی از ساز او می‌شود؟ هر طور که به این پرسش‌ها بنگریم، یک پیش‌فرض در کار



یکی از بدیهی‌ترین معیارهای انتساب ساز فصوصیت‌های فیزیکی فرد است. اگر کودکی انگشتانی کشیده داشت، طبیعی است که نواختن شماری از سازها برایش آسان‌تر فواید بود، ولی این تنها معیار نیست. عوامل دیگری هم هست که انتساب ساز و شفصیت را به هم پیوند می‌دهد. با این توصیف، آیا انتساب‌های آدم‌ها چیزی از شفصیتشان نشان می‌دهد؟ آیا همین کشیدگی انگشتان زمینه‌ای فواید شد برای شکل‌گیری شفصیت فرد در آینده؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها بد نیست اول از معیارهای تعریف شفصیت اندکی سخن بگوییم. متما با نام کارل گوستاف یونگ، روان‌شناس و روان‌گاو سوییسی آشنا هستید. یونگ در روان‌شناسی تملیلی فود نظریاتی برای ریف‌شناسی شفصیتی بر جای گذاشت که بعدها توسط دو آمریکایی به نام‌های کترین بریگز و ایزابل میرز در قالب پرسش‌نامه‌ای صورت‌بندی شد.



البته متفکران و آشنایان نظریات یونگ بر این باورند که بریگز و مایرز (که مادر و دختر بودند و هیچ‌کدام هم روان‌شناسی نخوانده بودند) اصلاً به‌درستی آراء یونگ را درک نکرده بودند و هرچه از او وام ستانده‌اند، به ناروا برداشت کرده‌اند. کارل یونگ در ریخت‌شناسی شخصیتی خود از چهار کارکرد متوالی شناختی یاد می‌کرد (اندیشیدن، احساس کردن، لمس کردن، و شهود کردن) که هرکدام از به دو قطب (درون یا برون) میل می‌کنند و از ترکیبشان هشت کارکرد شناختی مشخص حاصل می‌شود.

فانم مایرز و فانم بریگز با استفاده از همین طرح یونگ - و البته با دست‌کاری کردن برخی از وجه‌های نظریه‌ی این اندیشمند - پرسش‌نامه‌ای تدوین کردند تا گرایش‌های روانی هر فرد را دسته‌بندی کنند.



این دسته‌بندی‌ها از این قرار است: ۱. هر فرد یا درون‌گراست یا برون‌گرا؛ ۲. هر فرد داده‌ها را به صورت مسی دریافت می‌کند، یا در دریافت داده‌ها شهودگراست و بیشتر به فرآیندهای ثانویه تکیه دارد؛ ۳. هر فرد در مواجهه با جهان خارج بر قضاوت خود تکیه دارد یا بر دریافت خود؛ و ۴. این‌که احساساتی است یا منطقی. این آزمون در نزد بسیاری از روان‌شناسان از اعتبار تهی است و عملاً شبه‌علم شمارده می‌شود، لیکن می‌توان آن را به چشم یکی از تلاش‌ها برای ریفت‌شناسی شخصیت آدم‌ها به شمار آورد. مال باید پرسید که آیا به‌راستی می‌توان بر اساس مبانی یونگی یا متی با استفاده از آزمون ریفت‌شناسی رابطه‌ای میان شخصیت آدم‌ها و سازشان پیدا کرد؟

در ژانویه ۲۰۰۳، در دانشگاه میامی، پژوهشی با همین پرسش انجام شد. پژوهش‌گران این طرح با استفاده از آزمون دسته‌بندی شخصیتی مایرز-بریگز تلاش کردند تا همبستگی ساز و شخصیت نوازندگان را ارزیابی کنند.



یکی از فرضیات پژوهش‌گران این بود که نوازندگان سازهای مشابه (سازهای هم‌فانواده، همچون فلوت و ابوا یا ویولن و ویولن‌سل) قاعدتاً شفافیتشان شبیه به هم فواید بود؛ همچنین فرض می‌کردند که هنرمویان آواز به‌قاعده در زمره‌ی افراد برون‌گرا فواید بود و نوازندگان سازهای تک‌نواز، همچون ویولن، باید از درون‌گرایان باشند. باوجوداین، آفر پژوهش معلوم شد که هیچ رابطه‌ی مشخصی میان ریفت‌ها یا گونه‌های شفافیتی افراد و سازهای برگزیده‌شان وجود ندارد.

البته نتیجه‌ی بدیهی‌تر این است که آزمون ریفت‌شناسی شفافیتی مایرز-بریگز، اگر هم آزمونی علمی باشد - که نیست - باز هم در تشفیص رابطه‌ی شفافیت و ساز کارآمد نیست. البته پژوهش‌های دیگری نشان داده‌اند که به‌طور کلی شفافیت‌های موسیقی‌دانان با مردم عادی تفاوت‌هایی دارد؛ پژوهش دیگری هم نشان داده است که در میان فواندگان موفق، تعداد برون‌گرایان بیشتر است.

